**5شنبه 3/8/1403-20ربیع الثاتی 1446-24اکتبر 2024-درس 7 تفسیر ترتیبی مدیریتی قرآن کریم -** سرانجام نهایی تکذیب اصلح

[سوره الأنعام (6): آيات 27 تا 30]

وَ لَوْ تَرى‏ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقالُوا يا لَيْتَنا نُرَدُّ وَ لا نُكَذِّبَ بِآياتِ رَبِّنا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (27) بَلْ بَدا لَهُمْ ما كانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (28) وَ قالُوا إِنْ هِيَ إِلاَّ حَياتُنَا الدُّنْيا وَ ما نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (29) وَ لَوْ تَرى‏ إِذْ وُقِفُوا عَلى‏ رَبِّهِمْ قالَ أَ لَيْسَ هذا بِالْحَقِّ قالُوا بَلى‏ وَ رَبِّنا قالَ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (30)

اگر ميديدى آنها را كه بر آتش قرار دارند و ميگويند: كاش باز مى‏گشتيم. تا آيات خدا را تكذيب نكنيم و ايمان آوريم! لكن آنچه از پيش پنهان ميداشتند، براى آنها آشكار ميشود و اگر باز گردند، بهمان چيزى كه از آن نهى شده‏اند، باز ميگردند و آنها دروغگو هستند.گفتند: زندگى فقط همين زندگى دنياست و ما زنده نميشويم اگر آنها را ميديدى كه بر پروردگار خود وقوف يافته‏اند. بآنها گويد آيا اين حق نيست؟ گويند:به پروردگارمان سوگند، حق است. گويد. عذاب را بچشيد كه كافر بوده‏ايد.[[1]](#footnote-1)

وقف: نگهداشتن «وقفت الدابة» يعنى: اسب را نگهداشتم.

بدا: ظاهر شد. بداء نسبت بخداوند جايز نيست، زيرا بهمه چيز عالم است.

مقصود

روز قيامت، مردم كافر دچار حسرت شده، آرزوى بازگشت مى‏كنند. قرآن دراينباره مى‏فرمايد:

وَ لَوْ تَرى‏ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ: اين جمله، سه احتمال دارد: يكى اينكه منظور اين است كه آنها آتش را مى‏نگرند. ديگر اينكه: يعنى آنها بر روى آتش قرار مى‏گيرند احتمال سوم قول زجاج است كه: يعنى آنها داخل آتش ميشوند و بمقدار عذاب آن پى مى‏برند. مثلا هر گاه گفته شود: بر سخن فلان كس وقوف يافتم، يعنى فهميدم و بمقصود او پى بردم.

به پيامبر خود مى‏گويد: روزى كه آنها داخل آتش ميشوند، اگر آنها را بنگرى، ملاحظه مى‏كنى كه بسى هول انگيز و وحشتناك است‏[[2]](#footnote-2) فَقالُوا يا لَيْتَنا نُرَدُّ وَ لا نُكَذِّبَ بِآياتِ رَبِّنا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ‏: هنگامى كه آتش جهنم را مى‏نگرند، از كردار خود نادم شده، گويند: كاش بدنيا برمى‏گشتيم تا كتابهاى آسمانى و پيامبران خدا را تكذيب نكرده، در صف مؤمنين قرار مى‏گرفتيم.

بَلْ بَدا لَهُمْ ما كانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ‏: در اينباره اقوالى است:

1- آنچه علما از مطالب كتب آسمانى مخفى كرده بودند، براى ايشان آشكار ميشود و متوجه ميشوند كه عالمان، عناد داشته‏اند.

2- كارهايى كه در نهان انجام ميدادند و پوشيده ميداشتند، در آنجا آشكار ميشود زيرا اعضاى بدن به آنها گواهى ميدهند.

3- اينها از يك مشت مردمى پيروى كرده‏اند كه مساله قيامت و ... را از آنها كتمان ميكردند. روز قيامت، آنچه توسط ايشان كتمان مى‏شد، آشكار ميشود. بدليل اينكه در آيه بعد مى‏گويد: «آنها گفتند: زندگى منحصر بهمين دنياست و قيامت‏و حيات بعد از مرگ، صحيح نيست». اين قول از زجاج و حسن است.

4- يعنى: كيفر كفر و بى‏ايمانى را كه در دنيا مخفى مى‏كردند، براى آنها آشكار ميشود.

در هر صورت، مقصود اين است كه در روز قيامت، آنها مفتضح مى‏شوند و اسرارشان فاش و بر ملا ميشود.

وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ‏: بازگشت آنها بدنيا سودى ندارد. آنها اگر بدنيا هم بازگردند، رفتارشان بهتر نميشود. بلكه باز هم دنبال همان رفتار و خوى ناپسند خود را خواهند گرفت و كفر و تكذيب را از نو آغاز مى‏كنند.

وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ‏: اين آرزو، دروغ است.

پرسش مگر ممكن است آرزو هم دروغ باشد؟ خبر ممكن است دروغ يا راست باشد.

اما آرزو چطور؟! پاسخ برخى تمام خواسته‏هاى آنها را حمل بر تمنى كرده و گفته‏اند: دروغگويى آنها در امور ديگر است، نه در آنچه آرزو كرده‏اند. مقصود اين است كه آنها مدعيند كه در دنيا كار نيكو كرده و در اعتقاد خود خطا نكرده‏اند. لكن دروغ مى‏گويند.

يا اينكه: خداوند ميخواهد بفرمايد: آنها دروغ مى‏گويند. اگر بدنيا برگردند، اصلاح نميشوند، بلكه همان خواهند بود كه بوده‏اند.

ممكن است مقصود دروغ حقيقى نباشد. يعنى آنها آرزوى كاذب مى‏كنند.

آرزويى كه هرگز ممكن نيست عملى شود. گاهى در محاورات عرب، چنين تعبيراتى مشاهده ميشود. مثلا به كسى كه آرزوى چيز غير ممكنى كرده است. مى‏گويند: «كذب املك» يعنى: آرزويت دروغ است. شاعر نيز گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كذبتم و بيت اللَّه لا تنكحونها |  | بنى شاب قرناها تصر و تحلب‏ |
|  |  |  |

يعنى: قسم بخانه خدا، شما آرزوى دروغ مى‏كنيد. با او زناشويى نخواهيدكرد. اى پسران زنى كه موهايش سفيد شده و هنوز شير مى‏دوشد.

پرسش آنها مى‏دانند كه بدنيا برنميگردند. پس چرا آرزوى بازگشت بدنيا مى‏كنند؟

پاسخ از اين ايراد، چند جواب ممكن است داده شود:

1- از كجا مى‏دانيم كه اهل آخرت، همه چيز را ميدانند؟ تنها چيزى كه مى‏دانيم، اين است كه آنها خدا را بر اثر ديدن نشانيهاى قطعى و مسلم شناخته‏اند، بنا بر اين ممكن است، آرزو كنند، بنالند و براى خلاص خود دعا كنند.

2- ممكن است انسان چيزى را آرزو كند كه ميداند عملى نميشود. از اينرو انسان آرزو ميكند كه چيزى كه شده است، كاش نشده بود و چيزى كه نشده است، كاش شده بود.

3- مانعى ندارد كه آنها آرزوى بازگشت و ايمان كنند. برخى همه كلام را براى تمنى ندانسته‏اند. قسمتى را تمنى و قسمتى را خبر دانسته‏اند. در حقيقت آنها آرزوى بازگشت كردند و گفتند اگر باز گرديم تكذيب نميكنم و مؤمن ميشويم خداوند ميفرمايد آنها دروغ مى‏گويند. اگر باز گردند، باز هم تكذيب مى‏كنند و مؤمن نخواهند شد اين معنى در صورتى صحيح است كه «نكذب» و «نكون» را برفع قرائت كنيم.

مى‏گويند: ابو عمرو بن علا استدلال ميكرد كه قرائت رفع صحيح است، زيرا در آرزو صدق و كذب نيست. بنا بر اين دروغ آنها در باره تكذيب نكردن و ايمان آوردن است كه صرف آرزو نبوده، بلكه خبر بوده است از اينكه: اگر بازگردند، ايمان مى- آورند، خداوند هم آنها را تكذيب كرد.

مقصود

باز هم در پيرامون اينكه كافران منكر قيامت و حشر و حساب، بودند، مى‏فرمايد:

وَ قالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَياتُنَا الدُّنْيا وَ ما نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ‏: مى‏گفتند:

زندگى، همين زندگى دنياست. بعد از مرگ، زندگى ديگرى نخواهيم داشت.

آخرت و قيامتى نيست.

وَ لَوْ تَرى‏ إِذْ وُقِفُوا عَلى‏ رَبِّهِمْ‏: آنچه در سه آيه پيش در باره «وقفوا» گفتيم، در اينجا صحيح نيست. اينجا فقط يك معنى صحيح است و آن اينكه:

هنگامى فرا مى‏رسد كه ايشان خدا را بالبداهة خواهند شناخت. چنان كه وقوف بر كلام كسى يعنى فهميدن و شناختن آن. پس وقوف بر خدا يعنى معرفت او. برخى گفته‏اند: يعنى هنگامى كه آنها بر وعده‏هاى پروردگار وقوف پيدا مى‏كنند و مى- بينند كه خداوند چگونه عذاب خود را بر كافران نازل ميكند و پاداش خود را به مردم مؤمن مى‏دهد در نتيجه متوجه ميشوند كه هر چه خدا گفته بود، حق و صحيح بود. ممكن است مقصود اين باشد كه آنها را در برابر خداوند نگه مى‏دارند تا در انتظار صدور فرمان خداوند باشند. قاعده اين است كه بنده در حضور مولاى خود در انتظار صدور فرمان بپا ايستد. قرآن با بيان اين مطلب، فصاحت و بلاغت خود را آشكار ساخته است.

قالَ أَ لَيْسَ هذا بِالْحَقِّ قالُوا بَلى‏ وَ رَبِّنا: خداوند يا فرشتگان به آنها مى‏گويند: آيا همانطورى كه پيامبران گفته بودند قيامت و كيفر و پاداش خدا، حق نيست؟ كفار، اعتراف و اذعان كرده، گويند: به پروردگارمان سوگند ياد مى- كنيم كه حق است.

قالَ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ‏: باز هم خداوند يا فرشته‏اى به آنها مى‏گويد: عذاب خدا را بر اثر اينكه كافر بوده‏ايد، بچشيد. تعبير چشيدن عذاب، جالب است. يعنى آنها چنان سختى عذاب را احساس مى‏كنند كه گويى آن را در كام خود مى‏چشند. ‏[[3]](#footnote-3)

تفسیر مدیریتی

سرانجام نهایی تکذیب اصلح

بعضی به شکل فردی یا گروهی با مقامات و اسناد بالادستی مقابله میکردند با اشکال گوناگون و معلوم شد درک وشعور درستی ندارند اینها خودشان و جامعه و مجموعه خود را دچار خسارت میکنند اما در آخرت هم سرانجام بدتری دارند محاکمه میشوند محکوم میشوند وَ لَوْ تَرى‏ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ آنقدر روشن است این انجام که گویا دیده میشود "ولو تری" مخصوا برای اصلح که نباید نگران باشد گویا میبند آنگاه که مکذبان بر لب آتش بازداشت میشوند متوقف میشوند باز جویی اولیه میشوند پشیمان میشوند از اقادمات دنیوی خود و ابراز ندامت میکنند وآروز که برگردانده شوند بر جبران مافات فَقالُوا يا لَيْتَنا نُرَدُّ برگردند و تکذیب مقامات و اسناد بالادستی را نکنند وَ لا نُكَذِّبَ بِآياتِ رَبِّنا و خود را اصلاح کنند و ایمان بیاورند وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (27) فرصت جدید میخواهند مثل همه مجرمین و محکومین در محاکم . این عبرتی است برای مکذبین الضالین که تا دیر نشده خود را اصلاح کنند ولی واقعیت چیز دیگری است آنچه از پيش پنهان ميداشتند، براى آنها آشكار ميشود شفاف میشود اسناد رو میشود متوجه میشوند که آنچه را سرانشان از حقانیت اصلح میدانستند ولی مخفی میکردند و آنها را فریب داده بودند رو میشود نمایش داده میشوند میبینند مفتضح مى‏شوند و اسرارشان فاش و بر ملا ميشود.یا عدم حقانیت خودشان که در دنیا پنهان میکردند زیرا در درون وجدان میدانستند حق با اصلح است، این جا آن نهان ها عیان میشود که خاصیت هر دادگاهی است بَلْ بَدا لَهُمْ ما كانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ یا سرنوشت شوم مقابله با اصلح را که در درون خود احساس وتجربه میکردند این جا به گونه ای تلخ تر و آشکار تر ملاحظه میکنند . و پلیدی اینان مثل دگر مجرمان این است که اگر به فرض محال به آنها فرصت مجدد داده شود وبر گردند باز به مخالفت خود ادامه خواند داد مثل معتادان که پاک نمیشوند در هر بار فرصت تا میمیرند شخصیت اینها همین است منهیات را دوباره تکرار میکنند وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ اینان مکذبانی هستند که کاذب هم هستند یعنی کذب در وجودشان نهادینه است هم صالح و اصلح را کذب میدانند و هم دروغ میگویند در دادگاه در ادعای اصلاح خود در فرصت مجدد .وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (28) علت اصلی این سرگذشت سیاه و این سرنوشت تباه این عقیده بوده است که آخرت و رستاخیز را و روز حساب را قبول نداشتند دنیا گرا و مادیگرا بوده اند فکر بعثت وزندگی پس از مرگ را نمیکردند وقبول نداشتند مسخره هم میکردند دهری بودند علت همه بدبختیهای آنها همین معاد ناباوری بوده است که خدا ناباوری آنها هم ناشی از همین بوده است چشم اندازی به نام معاد را در تدابیر و اداره امور خود لحاظ نمیکردند فکر میکردند هر چه هست همین دنیاست وَ قالُوا إِنْ هِيَ إِلاَّ حَياتُنَا الدُّنْيا وَ ما نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (29) ولی در این جا به حقانیت خدا وآیات او پی میبرند اقرار و اذعان به این حقانیت میکنند چاره ای ندارند ولی این ندامت نافعه برای آنها نیست از آنها اقرار گرفته میشود که آیا آنچه تکذیب میکردید الن هم تکذیب میکنند یا حق میدانید وقتی روبروی احکم الحاکمین قرار میگیرند وَ لَوْ تَرى‏ إِذْ وُقِفُوا عَلى‏ رَبِّهِمْ زبان به اعتراف میگشایند امکان تکذیب ندارند مقام ربوبی و رییس محکمه از آنها سوال میکند قالَ أَ لَيْسَ هذا بِالْحَقِّ آیا این بر حق نیست اسم اشاره "هذا" نشان میدهد که میبینند مشار الیه را احساس میکنند آنچنان مشهود است که اصلا قابلیت انکار ندارد لذا حقانیت خدا و دین واصلح را میدانند و اعتراف میکنند به آن قالُوا بَلى‏ وَ رَبِّنا ماضویت "قالوا" حاکی از حتیمت این روز محاسبه و محاکمه و پاسخگویی است برای مکذبینی که قبل از معاد و میعاد به خود آیند جنبه اصلاح رفتار دارد و نوعی مدیریت رفتار سازمانی است از اکنون و لحن " وربنا" نشان از سوگند تاکید بر حقانیت دارد یعنی از عمق جان و وجدان اعتراف میکنند و به ربوبیت خدا و مدیریت خدا هم تصریح میکنند و این که ای کاش این ربوبیت را تکذیب نمیکردند . ولی این اعترافات دیر هنگام نفی ندارد و افاقه ای ندارد و رافع مجازات نهایی آنها نیست و خدای مالک و مدبر و حاکم به آنها میگوید عذاب را بچشید با تمام وجود قالَ فَذُوقُوا الْعَذابَ عذاب ذوق یعنی با تما م تلخیهایش باید احساس تام کنید زیرا کارکرد ذائقه چنین است علت این عقوبت و عاقبت کفر و کفران بوده است در نظر و عمل یعنی هم اعتقادی به مقامات و اسناد بالادستی صالحه و دادگاه صالحه نداشتید و هم شاکر آن نعمت ها نبودید کفران نعمت توحید و قرآن و رهبران دینی میکردید بلکه در عمل مقابل آنها می ایستادید و مسخره میکردیدِبما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (30) یک محکمه کامله یک محاکمه کامله ویک حاکم مقتتدر و عادل که در دینا و آخرت مدیریت و ربوبیت ما را داشته دارد و خواهد داشت . این سرنوشت برای همه سازمانیان جهان عبرتی کامل است باید تجدید نظر در موضوع اصلح کنند و از هم اکنون اعتراف به حقانیت او کنند نه موقعی که بی فائده است اعاذننا من شرور انفسنا .

اگر ميديدى آنها را كه بر آتش قرار دارند و ميگويند: كاش باز مى‏گشتيم. تا آيات خدا را تكذيب نكنيم و ايمان آوريم! لكن آنچه از پيش پنهان ميداشتند، براى آنها آشكار ميشود و اگر باز گردند، بهمان چيزى كه از آن نهى شده‏اند، باز ميگردند و آنها دروغگو هستند.گفتند: زندگى فقط همين زندگى دنياست و ما زنده نميشويم اگر آنها را ميديدى كه بر پروردگار خود وقوف يافته‏اند. بآنها گويد آيا اين حق نيست؟ گويند:به پروردگارمان سوگند، حق است. گويد. عذاب را بچشيد كه كافر بوده‏ايد

برای مطالعه

(ادامه سرنوشت مکذبین اصلح)

 [سوره الأنعام (6): آيات 31 تا 32]

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذا جاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قالُوا يا حَسْرَتَنا عَلى‏ ما فَرَّطْنا فِيها وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزارَهُمْ عَلى‏ ظُهُورِهِمْ أَلا ساءَ ما يَزِرُونَ (31) وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاَّ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (32)

ترجمه‏

كسانى كه لقاى خدا را تكذيب كردند، زيانكار شدند، تا وقتى كه قيامت بناگهان ايشان را فرا رسد، گويند: دريغا، از آن كوتاهيها كه در دنيا كرده‏ايم! آنها بار- هاى خود را بر دوش دارند. هان، چه بد بارى بر دوش دارند! زندگى اين جهان بجز بازيچه و سرگرمى نيست و خانه آخرت براى كسانى كه تقوى پيشه كنند: بهتر است. چرا تعقل نمى‏كنيد؟!

1. قرائت‏

حفص از عاصم و حمزه و يعقوب «لا نكذب» و «نكون» را به نصب خوانده‏اند.

ابن عامر دومى را به نصب خوانده است. ديگران هر دو را برفع خوانده‏اند.

قرائت رفع بنا بر اين است كه عطف بر «نرد» يا به تقدير «نحن» باشد. قرائت نصب بنا بر اين است كه اين دو فعل داخل در تمنى هستند و تمنى حكم استفهام و امر و نهى دارد. فعلى كه بعد از اينها واقع ميشود، خواه داراى فاء يا داراى واو باشد، منصوب ميشود.

اعراب‏

وَ لَوْ تَرى‏: جواب «لو» محذوف است. در مواردى كه در قرآن كريم، جواب «لو» حذف شده است، بمنظور تعظيم و مهم شمردن موضوع است. امرء القيس نيز گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و جئتك لو شي‏ء اتانا رسوله‏ |  | سواك و لكن لم نجد لك مدفعا |
|  |  |  |

يعنى: پيش تو آمدم و اگر قاصدى از غير تو آمده بود، نمى‏آمدم ولى در برابر تو چاره‏اى نداشتم.

علت اينكه «وقفوا» را بصورت ماضى آورده، اين است كه چنان اين خبر، قطعى و حتمى است كه گويى واقع شده است. [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 1)- از لحاظ ادبى استعمال ماضى بجاى مستقبل، در صورتى كه امر مستقبل حتمى الوقوع باشد، بلا مانع است. حتى استعمال هر يك به جاى ديگر هم صحيح است. مثل:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ستندم اذ ياتى عليك رعيلنا |  | بار عن جرار كثير صواهله‏ |
|  |  |  |

كلمه« اذ» ظرف زمان ماضى است كه بر سر فعل مضارع در آمده. يعنى: هنگامى كه سپاه پر شكوه ما كه اسبهاى بسيار دارد، بر سر تو فرود آمد، پشيمان ميشوى. [↑](#footnote-ref-2)
3. طبرسى، فضل بن حسن، ترجمه تفسير مجمع البيان، 27جلد، فراهانى - ايران - تهران، چاپ: 1. [↑](#footnote-ref-3)